

عثمانیه و شیعه در دو قرن نخست هجری

سید علی خیرخواه علوی^۱

چکیده:

جریان‌های سیاسی عثمانی و شیعی که پس از مرگ عثمان در سال ۳۵هـ شکل گرفت در قرون نخستین اسلامی به عنوان تفکر غالب و تأثیرگذار در جامعه اسلامی ادامه حیات داد. نقش تأثیرگذار شخصیت‌های وابسته به این جریانها در زمینه‌های مختلف از جمله در تاریخنگاری، بازشناسی این جریانها و سیر تطور آنها را در این دوره تاریخی ضروری می‌سازد. تقابل این دو جریان که بتدریج به جریانهای اعتقادی نیز تبدیل شدند، موجب شد که تا این جریانها از تغییرات هم متاثر شده و در برابر هم دچار تضییق و توسعه شوند. ظهور نظریه تربیع در قرن دوم و اوج گیری آن در قرن سوم موجب گردید که تا تفکرات عثمانیه رو به افول رفته و در برابر آن پیروان سیاسی تفکر شیعی از روند رو به رشد در جهت کمی برخوردار شوند.

واژه‌های کلیدی: شیعه، عثمانیه، امام علی، عثمان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱. کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم (ع)

زمینه‌های پیدایش عثمانیه و شیعه با تکیه بر نظام قبیله‌ای حاکم بر شبه جزیره عربستان:

برای کندوکاو در زمینه‌های قبیله‌ای پیدایش جریان حمایت‌گر از عثمان و امام (ع) و دستیابی به علت‌های شکل‌گیری این جریان‌ها باید به بررسی حوادث و رویدادهای دوران پیامبر (ص) و پیش از آن با توجه به فرهنگ و آداب عرب شبه جزیره پرداخت.

نظام قبیله‌ای حاکم بر شبه جزیره عربستان و اقتضات آن:

شبه جزیره عربستان با توجه به شرایط جغرافیایی و زیست محیطی که یکجانشینی در بسیاری از مناطق را غیرممکن می‌ساخت و پراکندگی جمعیتی را بدنبال داشت از نظام یکپارچه و حکومت فراگیر و متمرکز برخوردار نبود این امر سبب گردید که ساکنان این سرزمین تنها با اتکا به قبیله و خاندان خود امنیت و آسایش خود را تأمین نمایند.

چنین نظامی فرهنگی و رسوم خاص خود را بدنبال داشت که تعصب قبیله‌ای از جمله آنها بود. قبایل موجود در این نظام پیوسته برای حفظ و بقا و کسب مناسب‌ترین سکونتگاه‌ها و نیز موقعیتهای ممتاز در تلاش بودند از اینرو در برابر کوچکترین تهدیدها تمام قبیله در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند. در این نظام، قبیله پس از گسترش یافتن به تدریج از هم گسیخته می‌شد، برخی از تیره‌های آن چنان گسترش و قدرت می‌یافتند که برای خود هویتی مستقل کسب می‌کردند و از این رو گاه بر اساس همان نظام قبیله‌ای در برابر دیگر تیره‌های قبیله خود صف آرایی می‌کرد.^۱

جایگاه و شأن بنی‌امیه و بنی‌هاشم تا آغاز بعثت:

از آنجا که سرمنشأ جریانهای عثمانی و شیعی یعنی عثمان بن عفان از تیره بنی‌امیه و علی بن ابی‌طالب از تیره بنی‌هاشم بودند توجه به رقابت‌های بنی‌امیه با بنی‌هاشم می‌تواند در یافتن زمینه‌های شکل‌گیری این دو جریان در سالهای پس از وفات پیامبر (ص) تأثیرگذار باشد.

پس از آنکه فرزندان عبدمناف بن قصی همچون هاشم (جد دوم پیامبر) و عبدشمس (پدر امیه) توانستند مناصب پدر خود را از دست بنی‌عبدالدار (عموزادگان خود) درآورند، سقایت (آب دادن به حاجیان) و رفادت (طعام دادن به حاجیان) به هاشم سپرده شد^۲ و قیادت (فرماندهی و رهبری جنگها) نیز به دست برادرش عبد شمس سپرده شد.^۳

اقدامات هاشم در سهولت آبرسانی به حاجیان با حفر چاه‌های «بَدْر» و «سَجَلَه»،^۴ انعقاد پیمانهای بازرگانی با شام و پیمانهایی با قبایل حاضر در مسیر کاروانهای تجاری؛ و افزایش سفرهای تجاری قریش به دو سفر تابستانی به سوی شام و زمستانی به سوی یمن و حبشه که موجب گردید تا از سویی بر ثروت قریش

افزوده شود و از سوی دیگر ارتباطات قریش با مراکز اقتصادی و تجاری افزون گردد، همچنین تلاش هاشم در تهیه آرد و نان از شام^۶ یا فلسطین^۷ و تهیه ترید و اطعام آن بهمکینان در سالی که مکه دچار قحطی شده بود در رشد جایگاه هاشم و خاندان او نزد قریش و عرب شبه جزیره موثر واقع شد. این در حالیست که منابع تنها از رهبری عبدشمس در جنگها (قیادت) و سفرهای تجاری او با حبشه^۸ یاد کرده‌اند و نقشی دیگر برای او در حوادث دوران حیاتش ذکر نکرده‌اند. در چنین شرایطی که هاشم و عبدشمس از دو موقعیت و جایگاه متفاوت در میان قریش برخوردار بودند حسادت امیه از فرزندان عبدشمس نسبت به هاشم گزارش گردیده است. (ادامه نوشتار)

پس از وفات هاشم نیز تلاش‌ها و خدمات عبدالمطلب بن هاشم در تصدی مناصب سقایت و رفادت بر جایگاه بنی هاشم افزود. عبدالمطلب با عهده داری این مناصب، توانست بهتر از هر زمانی این مناصب را اداره کند^۹ و به فردی بی بدیل در قریش تبدیل گردد^{۱۰} و این در حالی بود که این جایگاه پس از رحلت هاشم ابتدا دچار آسیب شده بود، از این روست که عبدالمطلب در حفر چاه زمزم به جای آنکه از سوی سران دیگر خاندانهای قریش یاری شود مورد تمسخر قرار گرفت.^{۱۱} برخی از محققان این افول شأن عبدالمطلب را که در واقع رکن بنی هاشم بود نشأت گرفته از ضعف مالی تدریجی وی و بنی هاشم آن هم به علت تصدی مناصب پرهزینه رفادت و سقایت می دانند در حالی که در آن سو بنی امیه با دارا بودن منصب قیادت و اشتغال کامل به امر تجارت، موقعیت اجتماعی خود را ارتقاء داده بودند^{۱۲}، در منابع نیز هیچ گزارشی از تجارت یا سفرهای تجاری عبدالمطلب به چشم نمی خورد اما به تدریج با اقدامهای عبدالمطلب، بنی هاشم شأن و موقعیت گذشته خود را باز یافت. حفر چاه زمزم که پس از آن بنی عبدمناف و از آن جمله بنی هاشم سقایت از این چاه را برای خود افتخاری بزرگ تلقی می کردند^{۱۳}، برخورد عبدالمطلب با ابرهه و سپس هدایت مکینان به کوههای اطراف و حفظ جان آنان از گزند سپاه ابرهه که موجب گردید تا قریش او را در این رخداد، «ابراهیم ثانی» لقب دهند^{۱۴}؛ از جمله اقدامات و خدمات عبدالمطلب محسوب می شود.

این جایگاه رفیع پس از آن در حوادثی نیز ظهور بیشتری یافت که در این میان می توان به حضور عبدالمطلب در دربار سیف بن ذی یزن حاکم حِمیری که توانسته بود با حمایت دربار ایران در حدود سالهای ۵۷۵ م بر حاکمان حبشی یمن غالب گردد اشاره کرد. در این مهمانی عبدالمطلب مورد تکریم و احترام فراوان سیف قرار گرفت، به نحوی که شگفتی همگان را برانگیخت.^{۱۵} با رحلت عبدالمطلب تلاش قریش در بزرگداشت او و صرف هزینه های فراوان در تشییع و تعزیت او مورد توجه برخی از مورخان قرار گرفته است،^{۱۶} این امر بدرستی بیانگر جایگاه و شأن رفیع او در نزد قریش است.

تقابل بنی امیه و بنی هاشم تا قبل از بعثت:

با توجه به جایگاه قریش در میان عرب شبه جزیره، رقابت میان تیره های قریش نیز از اهمیتی خاص برخوردار بود، از این رو هر یک از این تیره ها تلاش می کردند تا از هر طریق ممکن با پیشی گرفتن از رقبا، ریاست و جایگاه ممتازی را در میان قبایل متعدد قریش به دست آورند. گزارش های متعدد از حسادتها و کینه ورزیهای امیه و فرزندان او (بنی امیه) نسبت به هاشم و فرزندان او همین امر حکایت دارد.

بر پایه برخی از این گزارش ها بر اثر رشد جایگاه و منزلت هاشم در میان عرب و به ویژه سران و رؤسای تیره های قریش، امیه بن عبد شمس (برادرزاده هاشم) نسبت به او حسادت ورزید و تلاش کرد تا با اقداماتی مشابه اقدامات هاشم برای خود منزلتی در میان قریش کسب کند؛ ولی ناکامی او در این امر که با شماتت قریش نیز همراه بود او را برانگیخت تا با طرح منافرت با هاشم به داوری حکمی میان خود و هاشم گردن نهد. نتیجه آن شد که امیه با حکم کاهنی از بنی خزاعه به مدت ۱۰ سال به شام تبعید شد.^{۱۷} این در حالی است که برخی از محققان با غیر معقول دانستن چنین منازعه ای عدم نقل چنین گزارشی از سوی یعقوبی، مسعودی و ابن هشام را دلیلی بر غیر واقعی بودن آن دانسته اند.^{۱۸} مشابه چنین گزارشی نیز در خصوص عبدالمطلب و حرب بن امیه (پدر ابوسفیان) نقل شده است.^{۱۹}

با رحلت عبدالمطلب و افول جایگاه بنی هاشم که عمدتاً برگرفته از ضعف شدید مالی بنی هاشم بود دیگر گزارشی از این منافرتها و قضاوتها در منابع دیده نمی شود.

تقابل بنی امیه و بنی هاشم از بعثت پیامبر تا قتل عثمان:

با بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که می توانست به رشد مجدد بنی هاشم در میان عرب شبه جزیره منجر شود؛ رقابتها و درگیریهای متعددی از سوی رقبای بنی هاشم به سرکردگی بنی امیه^{۲۰} و بنی مخزوم^{۲۱} با آنان گزارش شده است.

به تصریح منابع سیره نگاری پیامبر (ص) گاه از حمایت گروههایی از خویشان هاشمی خود بدون آنکه به او ایمان آورده باشند بهره گرفت که پشتیبانی همه جانبه بنی هاشم از پیامبر (ص) در سال ۷هـ در حادثه محاصره شعب ابی طالب از آن جمله است. در این رخداد جمله بنی هاشم از مسلمان و غیر مسلمان^{۲۲} - بجز ابولهب^{۲۳} - در حمایت از آن حضرت در شعب ابی طالب جمع شدند و خود را در خطر هلاکت در محاصره اقتصادی قریش که تا سه سال بطول انجامید، قرار دادند. این همراهی هاشمیان غیر مسلمان را نمی توان بر امری غیر از تعصب و رقابت قبیله ای بنی هاشم با رقبای سرسخت خود چون بنی امیه تحلیل کرد.

در سوی دیگر این حمایتها، امویان در کنار بنی مخزوم با بعثت پیامبر بر تلاشهای خود برای محو جایگاه بنی هاشم کوشیدند، تلاشهای فراوان ابوسفیان (رییس بنی امیه) و ابوجهل (رییس بنی مخزوم) در

آزار و اذیت مسلمانان^{۲۴} و توهین به پیامبر در دوران مکی بعثت^{۲۵} و اقدامات آنان در راه اندازی جنگ‌های متعدد با مسلمانان در دوران مدنی^{۲۶} نمونه‌هایی از این فعالیتهاست.

این امر به یقین برگرفته از دیدگاه این افراد در خصوص نبوت و رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، زیرا از منظر این افراد بعثت پیامبری از بنی هاشم مقوله ای جدای از رقابتهای قبیله ای نبود و آن را بهانه ای برای حکومت کردن بنی هاشم و حاصل بازیگری آنان می دانستند.^{۲۷}

این دیدگاه (نگاه قبیله‌ای به نبوت و خلافت) پس از پیامبر(ص) خود را حتی نزد صحابه آن حضرت در قالب مخالفت با خلافت علی(ع) آشکار ساخت؛ بسیاری از مخالفان خلافت آن حضرت، خلافت او را به معنای ادامه حکومت بنی هاشم بر عرب می دانستند، چنان که عمر در گفت و گو با ابن عباس عنوان می کرد که قریش نمی پذیرد که نبوت و خلافت با هم در یک خاندان جمع گردد.^{۲۸} مثلث اتحاد ابوبکر، عمر و ابوعبیده که هیچ یک از آنان از میان بنی عبد مناف و آل قصی نبودند و می کوشیدند تا خلافت را بین خود، دست به دست بگردانند^{۲۹} با همین دیدگاه شکل گرفت. از این رو پس از رحلت حضرت رسول(ص) دو گرایش اموی و هاشمی در میان مهاجران نتوانستند خلافت پس از آن حضرت را به دست آورند چرا که بنی امیه به دلیل عنادورزی طولانی‌شان با اسلام؛ و بنی هاشم به دلیل حسادت قریش و نوع نگاه رقبای آنان به خلافت و بویژه مشکلاتی که با امام علی(ع) داشتند این امکان را نیافتند تا برای خود جایگاهی ویژه فراهم نمایند، پس در نتیجه‌ی کنار گذاشته شدن این دو گروه، جناح میانی قریش به رهبری ابوبکر و عمر، که هیچیک از آن دو از امویان و هاشمیان نبودند، بر سر کار آمدند.

با فتح دمشق در سال ۱۳هـ و نقش بنی امیه در حکومت بر شام، امویان بار دیگر فرصت یافتند تا منزلت از دست رفته خود را این بار در منطقه‌ای تازه مسلمان که از پیشینه اسلام ستیزی امویان آگاهی نداشتند احیاء نمایند. با آغاز خلافت عثمان در سال ۲۳هـ بنی امیه بیش از پیش این امکان را یافت تا خود را بازسازی نماید، دوره حکومت عثمان دوران نفوذ امویان در سرتاسر مناطق اسلام، که از گستردگی چشم گیری برخوردار بود تلقی می‌شود.

در سالهای حکومت عثمان سیاسیون اموی به عنوان کارگزاران حکومت بر شهرها و مناطق اسلامی سلطه یافتند، عثمان حتی در مدینه که مردمان آن با بنی هاشم و نقش آنان در اسلام و وابستگی‌شان با پیامبر(ص) آگاهی کامل داشتند طوری رفتار می‌کرد که فرصت انتقاد و نقش آفرینی را از آنان سلب کرده بود او این رفتار را با فردی چون علی(ع) نیز داشت و آنگاه که از سوی آن حضرت مورد انتقاد قرار می‌گرفت به توهین و تهدید ایشان می‌پرداخت؛^{۳۰} توبیخ علی و فرزندانش از سوی خلیفه تنها به بهانه بدرقه ابوذر نمونه‌ای از سختگیری‌های عثمان نسبت به بنی هاشم بود.^{۳۱}

شکل گیری عثمانیه و شیعه:

با کشته شدن عثمان در شورش مسلمانان معترض در سال ۳۵هـ، علی(ع) به خلافت برگزیده شد. از این پس مسلمانان در نوع نگرش و واکنش به این سلسله حوادث به گروههای متعدد سیاسی تقسیم شدند. گروهی به طرفداری از امام و گروهی به حمایت از عثمان پرداختند.^{۳۲}

از آنجا که کوفه مرکز حکومت علی(ع) بود، این شهر از این دوره مرکز شیعه گردید، گرچه از حضور عثمانیان در این شهر از زمان حکومت حضرت نیز یاد شده است، سماک بن مخرمه اسدی از جمله این افراد بود مسجد وی در شهر محل تجمع عثمانیه کوفه بود.^{۳۳} علی(ع) شیعیان خود را از اقامه نماز در این مسجد برحذر می داشت.^{۳۴}

در کنار این دو گروه عمده، گروه سیاسی دیگری که قاعدین^{۳۵} خوانده می شد، ظهور کرد که از همراهی با امام در جنگها خودداری کرده و معتقد بودند که نبردها و درگیریهای این دوره، فتنه است^{۳۶} و باید از فتنه دوری جست و در آن «عبد الله مقتول» بود نه «عبد الله قاتل».^{۳۷}

ناشی اکبر(م ۲۹۳ق) قاعدین را به دو گروه مختلف تقسیم می کرد:

- ۱- خلیسیه: کسانی که توصیه می کردند که در زمان فتنه، پلاس خانه خود باشید و هر دو گروه را (عثمانیه و شیعه) را گمراه و جهنمی دانسته و کناره گیری از جنگ را «دین» و ورود در آن را «فتنه» می- شمردند. عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه و اسامه بن زید از این گروه بودند.
- ۲- معتزله: اینان بر این باور بودند که یکی از این دو گروه بر حق و دیگری بر باطل است اما بر آنان روشن نیست که کدام یک بر حق اند. ابوموسی اشعری، ابوسعید خدری، ابومسعود انصاری، احنف بن قیس تمیمی از این گروه بودند. بعدها واصل بن عطاء و عمرو بن عبید رهبران معتزله، بر این دیدگاه معتقد شدند.^{۳۸}

مفید نیز در بیان دیدگاه قاعدین عصر امام، معتقد است که اینان هر دو گروه را گمراه، اما آنان را از عدالت و ایمان خارج نمی دانستند.^{۳۹}

اقدامات عثمانیه و شیعه در رویارویی با یکدیگر:

در دوران حکومت علی(ع)

امویان که با بعثت پیامبر موقعیت خود را در میان عرب شبه جزیره در خطر دیدند و از این رو دشمنی خود را با پیامبر و دین او اظهار کردند، با آغاز خلافت عثمان بر این باور شدند که فرصتی تازه برای احیاء موقعیت از دست رفته خاندان بنی امیه بدست آورده اند. سخنان ابوسفیان بر مزار حمزه پس از بقدرت

رسیدن عثمان،^{۴۰} و نیز توصیه او به عثمان و بنی امیهی حاضر در مدینه در حفظ حکومت و انکار بهشت و جهنم^{۴۱} موید این دیدگاه است. بعدها نیز معاویه بعنوان حاکم عثمانی مذهب ان آشکارا اعتراف نمود که جنگ- های او برای نماز و روزه و ... نیست بلکه تنها برای به چنگ آوردن حکومت می جنگد.^{۴۲}

بر اساس این دیدگاه ست که علی(ع) در هنگام بسیج نیرو برای رویارویی معاویه، از سپاه او با عنوان باقیمانده های نبرد احزاب و قاتلان مهاجر و انصار یاد می کند.^{۴۳} زیاد بن ابیه کارگزار علی(ع) نیز در پاسخ به نامه تهدیدآمیز معاویه، از او به عنوان بقیه الاحزاب و یا رئیس احزاب یاد کرد.^{۴۴} کاربرد این گونه واژگان در روز عاشورا از سوی امام حسین (ع) بیانگر استمرار تفکر ضد دینی امویتا این زمان و حضور آن در این حادثه است.^{۴۵}

از این رو آنگاه که امویان با آغاز حکومت علی(ع) ادامه استقرار حکومت شان را در خطر دیده و موقعیت خود را از سوی بنی هاشم تهدید شده یافتند، مرگ عثمان را بهانه کرده و خود سردمدار تفکر عثمانی شدند و با حمایت های خود آنرا در بخش اعظم جامعه اسلامی حاکم کردند. شامیان در این زمان در اثر تبلیغات معاویه، کمتر از او خونخواه عثمان نبودند از این رو آنگاه که علی(ع) جریر بن عبدالله را جهت گرفتن بیعت از معاویه به شام فرستاد سران شامی حاضر در این دیدار از معاویه خواستند تا بر خونخواهی عثمان پافشاری کرده و عقب ننشیند.^{۴۶}

نامه تحریک آمیز معاویه به زبیر^{۴۷} و پشتیبانی های مالی و نظامی عثمانیان،^{۴۸} عایشه را بر آن داشت تا در نبردی به بهانه خونخواهی عثمان در برابر علی(ع) قرار گیرد در این جنگ که با نام جمل در سال ۳۶هـ رخ داد طلحه و زبیر که تا پیش از این در کنار عایشه؛ خود از بزرگترین مخالفان عثمان بودند^{۴۹} و پس از مرگ عثمان با علی(ع) بیعت کرده بودند، بیعت خود را با امام شکستند و در سپاه جمل حضور یافتند. اینان برای توجیه خونخواهی خود با اقرار به گناهکار بودن عثمان، او را نادم و تائب معرفی می کردند ولی علیرغم این تلاشها، بسیاری از مردم بصره سخنان طلحه و زبیر و عایشه در دعوت به قیام علیه علی(ع) را دروغ و آنان را دشمن عثمان خواندند و با عثمان بن حنیف، کارگزار امام در بصره، همپیمان شدند.^{۵۰}

با شکست اهل جمل، معاویه در شام با طرح مجدد ادعای اهل جمل، جنگی دیگر را در سال ۳۷هـ بر امام تحمیل کرد. این جنگ که به نبرد صفین معروف گردید با توطئه عمرو بن عاص به حکمیت ختم شد. شعار اصلی عثمانیه در این دو جنگ «یا لثارات عثمان» بود.^{۵۱}

از نکات بارز در این جنگها آن بود که تشخص شیعه در برابر مذهب عثمانی بیشتر شد و در برابر اصطلاح «دین علی»، اصطلاح «دین عثمان» رایج گردید و دو طرف با این عناوین از یکدیگر متمایز می شدند. در نبرد جمل عمرو بن یثربی، قاتل زید بن صوحان شیعی، گفت: زید را که بر «دین علی» بود کشته است. عمار نیز در برابر او چنین سرود:

لا تبرح العرصه یابن الیثربی حتی أقاتلک علی «دین علی»^{۵۲}

در صفین نیز شامیان خود را این چنین معرفی کردند:

انا ابن ارباب الملوک غسان و الدائن الیوم ب «دین عثمان»^{۵۳}
و یا می گفتند:

ثمانین ألف «دین عثمان» دینهم کتائب فیها جبرئیل یقودها^{۵۴}

شاید در همین مقطع بود که معاویه تلاش داشت جایگاه و نقش خود و بنی امیه را در اسلام همسطح بنی هاشم معرفی کند. نامه حضرت علی (علیه السلام) خطاب به معاویه بیانگر همین نیت و اقدام بنی امیه در اثبات نقشی همپای بنی هاشم در تثبیت اسلام است. حضرت در این نامه چنین می نگارد: شما چگونه با ما برابرید [در حالی] که پیامبر از ماست و... سید جوانان بهشت از ما، و کودکان آتش (فرزندان مروان بن حکم که پیامبر در دوران کودکی آنان با تعبیر «صیبه النار» از کافر شدن آنان در آینده خبر داده بود)^{۵۵} از شما، بهترین زن عالم (حضرت فاطمه (علیها السلام) از ما و حَمَّالَةُ الحَطَب (عمه معاویه و همسر ابولهب که طبق فرموده خداوند به آتش افروز ملقب گردید مسد/۱۱۱، ۴) از شماست.^{۵۶} برخی از مفسران آیه ۲۱ جاثیه/۴۵ را نیز در ارتباط با همین تصور ناصحیح بنی امیه در برابر بنی هاشم دانسته و از نزول این آیه در شأن بنی هاشم و بنی امیه خبر داده اند.^{۵۷} در این آیه خداوند گمان بدکاران را که می پنداشتند با اهل ایمان برابر و هم سطح اند باطل و مردود می شمارد و حیات و مرگ بدکاران را متفاوت از مؤمنان می داند: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ».

پس از شهادت علی (ع):

از آنجا که کینه امویان تنها به علی باز نمی گشت و آنان بر اساس فرهنگ جاهلی خود با بنی هاشم و دینی که به دست پیامبری هاشمی ظهور کرده بود مخالفت داشتند از این رو با شهادت علی (ع) بر فعالیت خود افزودند، گسترش سب و لعن حضرت از جمله اقدامات تبلیغاتی و روانی امویان و عثمانیان بود. گزارش های فراوان از مخالفت های صحابه و تابعان در مدینه با این سیاست اموی، بیانگر رواج سب در مهم ترین پایگاه اسلام است. سخنان امام حسن (ع) در برابر مروان که در هر جمعه بر منبر پیامبر (ص)، امام علی (ع) را سب می کرد،^{۵۸} و نیز سخن ام سلمه که سب علی (ع) را به مثابه سب پیامبر (ص) می دانست، گزارش سدی از واکنش سعد بن ابی وقاص نسبت به سب امام در مدینه از سوی فردی شامی،^{۵۹} و نیز تاکید تابعان از فقهای مدینه همچون سعید بن مسیب (م ۹۴ق)،^{۶۰} عبیدالله بن عبدالله بن عتبهمخزومی (م ۹۸ق)^{۶۱} و میمون بن مهران (م ۱۱۶)^{۶۲} بر محبت به امام و منع سب آن حضرت و صحابه؛ نمونه هایی از این گزارش هاست.

رواج این سیاست در دوران امویان تا بدانجا بود که وقتی در دوره حکومت عمر بن عبدالعزیز (حک: ۹۹-۱۰۱ق) ممنوع شد مردم آنرا ترک یکی از سنت های دینی می دانستند.^{۶۳}

در پی شهادت امام حسن(ع)، معاویه دستور داد تا به انتقام از مانع تراشی مخالفان عثمان بر دهن او در کنار مدفن پیامبر(ص)، مروان حاکم مدینه نیز از دفن پیکر امام حسن در حرم نبوی ممانعت بعمل آورد.^{۶۴} همچنین به گواه نامه امام حسین(ع) به معاویه؛ در راستای همین سیاست، معاویه کارگزاران خویش را به قتل شیعیان علی(ع) فرمان می داد.^{۶۵}

فشار بر حسین بن علی(علیه السلام) و بنی هاشم برای گرفتن بیعت با یزید در سال ۶۰هـ و سخنان مروان^{۶۶} که در نهایت به حادثه عاشورا انجامید از بزرگ ترین مصادیق رویارویی عثمانیه و شیعه، و در واقع بنی امیه و بنی هاشم است. گفتار یزید پس از شهادت امام(علیه السلام)^{۶۷} مؤید این دیدگاه است. چنانچه کاربرد «علی دین عثمان» و «علی دین علی» در این زمان نیز همچنان معرف پیروان عثمان و علی(ع) بود.^{۶۸} رجزخوانی نافع بن هلال جملی و مزاحم بن حرث عثمانیدر حادثه عاشورا، و نیز رفاعه بن شداد شیعی در جریان قیام مختار^{۶۹} در معرفی خود بردین عثمان و علی(ع)، نشان از تداوم و حضور این دو جریان در سالهای پس از شهادت امام دارد.^{۷۰}

امویان امتیاز خویشاوندی با عثمان را دارا بودند و اکثر مسلمانان معاویه را به عنوان جانشین عثمان پذیرفته بودند. با مرگ معاویه و آغاز حکومت یزید، آل زبیر که از نفوذ معنوی چشمگیری در حجاز و برخی مناطق عراق برخوردار بودند، در مخالفت با حکومت یزید خود را از امویان جدا کرده و علیه حکومت یزید شوریدند. آنان گرچه همچنان به عثمان وفادار ماندند ولی با این اقدام خود اولین انشعاب را در عثمانیه ایجاد کردند. به رغم اقدامات آل زبیر و بدنبال سرکوب قیام زبیریان، بتدریج مردمان بسیاری از مناطق اسلامی یزید را نیز پس از معاویه، به عنوان جانشین عثمان پذیرفتند و به صراحت اعلام می کردند که بر دین یزیدند.^{۷۱}

عثمانیه و شیعه مذهب اعتقادی مسلمانان:

موضع گیری های سیاسی پس از مرگ عثمان که در قالب جریان های صرفا سیاسی ظهور یافته بود، رفته رفته در پی نیاز مسلمانان به حل معضلات دینی بخصوص شبهات کلامی، به صورت مذهب کلامی درآمد که در ابتدا بیشتر در شهرهای شام و کوفه و بصره دنبال می شد. البته با توجه به اعتقاد برخی از شیعیان به امامت علی(ع) که پیش از این بدان اشاره شد شیعه به عنوان یک مذهب، جلوتر از عثمانیه شکل گرفته بود. در واقع، به جز شیعیان و خوارج که تا حدودی میان خود و دیگران مرزبندی ویژه ای داشتند، عامه مردم گرایش مذهبی مشخص و مرزبندی شده ای نداشتند تا آنکه در اواخر قرن اول مرجه که طرفدار معلق گذاشتن قضاوت در مورد حق و باطل بودن شخصیت های مورد اختلاف از جمله علی(ع) و عثمان بودند،

ظهور کردند.^{۷۲} معتزله نیز از اواخر عهد اموی و بیشتر عصر عباسی، مرزهای فکری خود را تا حدودی تعریف کردند.^{۷۳} سایر مردم، که آن زمان نام کلی مسلمان را داشتند چندان مرزهای عقایدی و فقهی مشخصی نداشتند.

منابع از عثمانیه به عنوان دیدگاه پذیرفته شده بسیاری از اصحاب حدیث غیر شیعی قرون نخستین می-کنند. قیس بن ابی حازم (م ۹۷ق)،^{۷۴} حریر بن عثمان حمصی (م ۱۶۳ق)؛^{۷۵} ابوقلابه عبدالله بن زید (م ۱۰۴ق)؛^{۷۶} عبدالله بن شقیق (م ۱۰۸ق)؛^{۷۷} مغیره بن مقسم ضبی (م ۱۳۶)؛^{۷۸} و به نقلی میمون بن مهران (م ۱۱۶ق)؛^{۷۹} اسحاق بن سوید عدوی (م ۱۳۱) و حتی یحیی بن معین (م ۲۳۳)^{۸۱} و احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) تا دوره‌ای^{۸۲} از آن جمله‌اند.

عثمانیه‌ی اصحاب حدیث همچون اسلافشان ادعای خلافت از جانب علی (ع) را رد می‌کردند و در اعتقاد خود به انحصار خلافت در سه تن (ابوبکر، عمر و عثمان)، به سخن عبدالله بن عمر استناد می‌کردند که می‌گفت: ما در زمان پیامبر (ص) ترتیب تفضیل را چنین می‌دانستیم: ابوبکر، عمر، عثمان و بعد ساکت می‌شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی‌دادیم.^{۸۳} اینان حتی در بسیاری از احادیثی که در ظاهر بی‌ارتباط با خلافت بود، تنها از ابوبکر و عمر و عثمان در کنار پیامبر (ص) یاد می‌کردند، چنانکه زهری (م ۱۲۴ق) از تسبیح سنگ ریزه‌ها در دستان رسول خدا و این سه تن یاد کرده و از علی (ع) نامی بیاورد است.^{۸۴} در این دوره شام و بصره اصلی‌ترین مرکز عثمانیان بود و در برابر آن کوفه مرکز شیعه محسوب می‌شد و این تا به حدی بود که به اعتقاد برخی - که همراه با غلو بود - یافتن عثمانی مذهب در کوفه و یافتن شیعه در بصره از عجایب تلقی می‌شد.^{۸۵}

قرن دوم به خصوص پس از آغاز حکومت عباسیان، دوره دگرگونی تدریجی نگاه اکثر مردم نسبت به عثمان و علی (ع) بود. از این رو به تدریج در این قرن در باور اهل حدیث تغییراتی ایجاد گردید و تنها اعتقاد به برتریشیخین (ابوبکر و عمر) امری رایج شد و درباره عثمان که پیش از آن اعتقاد به حقانیت و خلافت او بود و نیز علی (ع) که بر عدم مشروعیت خلافتش نظر داشتند، اختلاف و چند دستگی بوجود آمد. یحیی بن سعید قطان (م ۱۴۳ق) استاد مالک بن انس، در سخنی از اتفاق نظر ائمه علم در باب افضلیت ابوبکر و عمر و اختلاف آنان در علی و عثمان خبر می‌دهد.^{۸۶} مالک بن انس (م ۱۷۹ق) رئیس مذهب فقهی مالکی در باب عثمان و علی (ع) سکوت می‌کرد و می‌گفت: «ما ادرکتُ احداً ممن اقتدی به و هو یری الکفَّ عنهما».^{۸۷} شاید در اثر همین تفکر است که برخی مالک را نسبت به فقه امام بیگانه می‌دانند.^{۸۸} گروهی نیز که با عنوان "مرجئه نخستین" شناخته می‌شدند، درباره اصل ایمان آندوسکوت می‌کردند و نمی‌توانستند به یقین از ایمان آنان سخن بیاورند. از افراد شناخته شده گروه اخیر، محارب بن دثار (م قبل از ۱۲۵ق) از شیوخ ابوحنیفه را می‌توان نام برد.^{۸۹}

در دیگر سو ابوحنیفه (م ۱۵۰ق) در کتاب خود امر عثمان و علی(ع) را به خداوند ارجاع داد.^{۹۰} این سخن وی برخلاف مرجئه، تنها ناظر به رفتار و عملکرد علی(ع) و عثمان - و نه ایمان آنان - بود، از این روست که علی(ع) را در تمامی جنگهایش بر طریق حق دانسته و دشمنان او را ظالم شمرده است.^{۹۱} بر همین اساس نظریه تریب (مشروعیت خلافت چهار خلیفه پس از پیامبر) و تفضیل آنان به ترتیب تصدی خلافت^{۹۲} به ابوحنیفه نسبت داده شده است.

به نقل سفیان ثوری (م ۱۶۱ق)، در بصره بزرگانی چون عبدالله بن عون (م ۱۵۱ق)، سلیمان تیمی (م ۱۴۳ق)، ایوب سختیانی (م ۱۳۱) نیز به تریب معتقد شدند.^{۹۳} چنانچه ابن ادریس شافعی (م ۲۰۴ق) رئیس مذهب نیز در چنین شرایطی از اجماع اصحاب و تابعان بر افضلیت علی(ع) پس از ابوبکر و عمر و عثمان^{۹۴} و از مشروعیت خلافت آنان به ترتیب حکومتشان سخن گفته است.^{۹۵}

در نتیجه‌ی این تلاشها بود که در اوایل قرن سوم گرچه همچنان مذهب عامه مردم عثمانیه بود اما رفته رفته اعتقادات اینان در مقایسه با عثمانیان قرن اول و دوم رنگ و بویی متفاوت بخود گرفت و این در حالی بود که مأمون (حک: ۱۹۸-۲۱۸ق) نیز، تحت تأثیر معتزله بغداد، نقل فضایل معاویه را ممنوع کرد و به بسط و گسترش فضایل حضرت امیر(ع) فرمان داد.^{۹۶} با فعالیتهای احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) در ترویج نظریه تریب،^{۹۷} سرانجام در اواسط این قرن این نظریه در میان مسلمانان و نیز بسیاری از کسانی که تا پیش از این تفکر عثمانی داشته و با خلافت علی(ع) در ستیز بودند، رواج یافت و اعتقاد به خلافت آن حضرت و اقرار به فضیلت او پس از عثمان، معیار شمول اهل سنت گردید.^{۹۸} احمد بن حنبل بر این باور بود که کسانی که کسانیکه تنها درباره ابوبکر و عمر اظهار نظر می کنند و ساکت می نشینند و نامی از دو خلیفه بعدی نمی برند، از یک سنت تمام و کامل برخوردار نیستند.^{۹۹} او همچنین معتقد بود که کسانی که علی(ع) را بر عثمان مقدم دارند افراد بدی هستند،^{۱۰۰} ضمن آنکه به شدت با شیعیانی که امام را بر هر یک از خلفای نخستین برتر می دانستند مخالفت می کرد و آنان را طعنه زندگان بر ابوبکر، عمر، اصحاب شورا، و مهاجر و انصار می خواند.^{۱۰۱} از این رو در نگاه احمد حنبل، سنی واقعی کسی بود که به هیچ روی علی(ع) را بر خلفا و حتی عثمان ترجیح ندهد. از یحیی بن معین نیز سخنانی به همین مضمون نقل شده است وی همانند احمد، ترتیب ذکر خلفا را به ترتیب خلافت، سنت دانسته و از کسانی که از امام در جمع خلفای نخستین نام نمی بردند و یا در نقص او سخن می گفتند بد می گفت.^{۱۰۲}

شاید در اثر همین تغییر نگرش بود که در این قرن برخی تنها در تلاش بودند تا به اثبات افضلیت و برتری ابوبکر و عمر در مقابل امام پردازند و کمتر در صدد دفاع از مواضع عثمان بودند، دیدگاه های جاحظ (م ۲۵۵ق) نمونه ای از این مواضع است: او در کتاب العثمانیه چندان یادی از عثمان نکرده و بیشتر از ابوبکر دفاع کرده است.^{۱۰۳} جاحظ همچنین در رساله خود با عنوان «رساله فی الحکمین و تصویب امیرالمومنین علی بن ابی طالب فی فعله» دیدگاه های سفیانی (عثمانیانی که با تعدیل اعتقادات عثمانیه در قرن سوم

مخالف بودند و همچون اسلاف خود به دشمنی با امام ادامه دادند) را درباره معاویه رد کرده^{۱۰۴} و حتی از معاویه بیزاری می جوید،^{۱۰۵} و در رساله «النابته» با تقبیح اعمال معاویه، یزید رانیز مستحق لعن دانسته است،^{۱۰۶} او در رساله «فضل هاشم علی عبدشمس» نیز به رد برتری امویان بر هاشمیان پرداخته است.^{۱۰۷} در واقع باید گفت که عثمانیه قرن اول و دوم به بکریه قرن سوم تغییر ماهیت داد.

همسو با تحولاتی که در اعتقادات عثمانیه ایجاد شد، در جمع شیعیان نیز گروه‌هایی یافت شدند که به نظریه تربیع معتقد شدند گرچه در پذیرش این نظریه همصدا نبوده و اختلافاتی داشتند: از یک سو شیعیانی که غالباً کوفی بودند و قانع شده بودند که عثمان را به عنوان خلیفه سوم بپذیرند، نمی‌توانستند عثمان را برتر از علی(ع) بدانند.^{۱۰۸} در برابر اینان، عثمانی کسی بود که به برتری عثمان بر علی(ع) اعتقاد داشت و تأکید می‌کرد که هر خلیفه ای افضل زمانه خود بود.^{۱۰۹} از سوی دیگر گروهی دیگر از شیعیان نیز بودند که ضمن پذیرش خلافت چهار خلیفه، علی(ع) را افضل از تمام خلفاء می‌دانستند؛ و با این استدلال که در بعضی اوقات فردمفضول برای خلافت مناسب‌تر است، بین چهار خلیفه جمع می‌کردند.^{۱۱۰}

نتیجه گیری:

از آنجا که سنگ‌بنای تشکیل عثمانیه و شیعه در معنای سیاسی خود بر رد و قبول خلافت عثمان و امام علی(ع) بنا گذارده شده بود، تا قبل از ظهور نظریه تربیع در قرن دوم و نهادینه شدن آن در قرن سوم، طرفداران گرایش عثمانیه از پذیرش خلافت امام علی(ع) خودداری کرده و تنها از سه خلیفه اول در جمع خلفای پیامبر یاد می‌کردند. بر این اساس شیعه در معنای سیاسی خود بر افرادی اطلاق می‌شد که خلافت عثمان را به سبب گناهانش مردود می‌شمردند و از افضلیت امام علی(ع) بر عثمان و خلافت مشروع حضرت سخن می‌گفتند. در قرن دوم به خصوص پس از آغاز حکومت عباسیان، نگاه اکثریت جامعه اسلامی نسبت به عثمان و علی(ع) دگرگون شد و ظهور نظرات معتدلانه، برخی از پیروان گرایش عثمانیه را با نوعی شک و دودلی در اصل عدم مشروعیت خلافت امام مواجه ساخت، از این رو تنها اعتقاد به برتری شیخین (ابوبکر و عمر) امری رایج شد و اختلاف و چند دستگی درباره عثمان و علی(ع) بوجود آمد. با ظهور نظریه تربیع در نیمه اول قرن دوم به تدریج در مفهوم عثمانیه تغییراتی ایجاد شد این تغییرات با تلاش‌های احمد بن حنبل در قرن سوم به بار نشست و در این قرن بسیاری از عثمانی مذهبانی که احمد بن حنبل خود از آنان بود بر خلافت و افضلیت امام نسبت به دیگر صحابه و افضلیت خلفا بر اساس ترتیب خلافت معتقد شدند. غلبه این تفکر در میان عثمانیان را باید تغییر ماهوی در این گرایش و در واقع پایان غلبه فکری عثمانیه بر جامعه اسلامی دانست.

پی نوشت:

۱. برای نمونه ر.ک: ابن اثیر جزری، الكامل فی التاريخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۶۳۲ و ۶۸۵-۶۸۶؛ عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب القديمه والحديثه، چاپ دوم، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۳۲۸.
۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ج ۱، ص ۷۸؛ طبری، تاریخ، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳هـ ج ۲، ص ۱۴.
۳. محمد بن عبدالله ازرقی، اخبار مکهو ما جاء فيها من الآثار، بیروت: دارالاندلس، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۱۱.
۴. همان، ج ۱، ص ۱۱۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق: صلاح الدین منجد، قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۵۶م، ج ۱، ص ۵۶؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق، ج ۱، ص ۳۶۱ و ج ۳، ص ۱۹۳.
۵. ابن حبیب بغدادی، المنمق، خورشید احمد فاروق، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق، ص ۴۲؛ یعقوبی، تاریخ، بیروت: دار صادر، ج ۱، ص ۲۴۲.
۶. ابن سعد، همان کتاب، ج ۱، ص ۷۵.
۷. طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳.
۸. ابن حبیب بغدادی، المحبر، مطبعه الدائرہ، ۱۳۶۱ق، ص ۱۶۳؛ یعقوبی، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۴۴.
۹. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۱۶۵ - ۱۶۶؛ ابن خلدون، تاریخ، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۳۷.
۱۰. طبری، همان کتاب، ج ۱، ص ۵۰۳.
۱۱. ابن سعد، همان کتاب، ج ۱، ص ۸۴؛ یعقوبی، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۴۶.
۱۲. زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، چاپ دوم، تهران: سمت، ۱۳۸۳ش، ص ۹۶.
۱۳. ابن هشام، سیره، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره: مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳هـ ج ۱، ص ۹۷.
۱۴. یعقوبی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۱.
۱۵. ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۴۲۷ - ۴۲۸؛ یعقوبی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۲.
۱۶. یعقوبی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳.
۱۷. ابن سعد، همان کتاب، ج ۱، ص ۷۶؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ۹۹؛ طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳.
۱۸. زرگری نژاد، همان کتاب، ص ۹۵.
۱۹. ابن سعد، همان کتاب، ج ۱، ص ۸۷؛ ابن حبیب بغدادی، پیشین، ص ۳۶۴.
۲۰. ابن هشام، همان کتاب، ج ۲، ص ۵۳۲؛ ج ۳، ص ۵۸۱؛ طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۸۷.
۲۱. واقدی، المعازی، بهکوشش مارسدنجنوز، سوم، بیروت: دارالاعلمی، ۱۴۰۹هـ.
- ج ۱، ص ۸۷ و ۱۴۹؛ ابن حبیب، المحبر، ص ۱۶۰.
۲۲. ابن خلدون، همان کتاب، ج ۲، ص ۹.
۲۳. ابن سعد، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۱۸.
۲۴. ابن هشام، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مصعب بن عبدالله زبیری، نسب قریش، بیروت: دار المعارف، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۴۱۲.
۲۵. ابن حبیب بغدادی، المحبر، ص ۱۶۱.

٢٦. همان، ص ١٦١؛ يعقوبى، همان كتاب، ج ٢، ص ٤٧ و ٥٦.
٢٧. ابوالفرج اصفهاني، الاغانى، تحقيق: سمير جابر، ٢٤ جلد، چاپ دوم، بيروت: دارالفكر، ج ٦، ص ٣٦٠ - ٣٦٥؛ تقى الدين احمد بن على مقريزى، النزاع والتخاصم، تحقيق: سيد على عاشور، ص ٥٥-٦٠.
٢٨. طبرى، همان كتاب، ج ٢، ص ٥٧٧؛ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج ٣، ص ٦٣-٦٤؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ اول، داراحياء الكتب العلميه، ١٣٧٨ق، ج ١، ص ١٤٧.
٢٩. ابن سعد، همان كتاب، ج ٣، ص ١٨٣ و ٣٤٣؛ يعقوبى، همان كتاب، ج ٢، ص ١٢٣؛ طبرى، همان كتاب، ج ٢، ص ٤٥٨.
٣٠. ابن اعثم كوفى، الفتوح، تحقيق: على شيرى، چاپ اول، بيروت: دارالاضواء، ١٤١١ق، ج ٢، ص ٣٧٥.
٣١. بلاذرى، انساب الاشراف، تحقيق: احسان عباس، بيروت: جمعيه المستشرقين الالمانيه، ١٤٠٠ق، ج ٥، ص ٥٤٤؛ يعقوبى، همان كتاب، ج ٢، ص ١٧٢-١٧٣.
٣٢. ناشى اكبر، مسائل الامامه، تحقيق: فان اس، بيروت: ١٩٧١م، ص ١٦.
٣٣. ابوجعفر محمد طوسى، مصباح المجتهد، چاپ اول، بيروت: موسسه فقه الشيعه، ١٤١١ق، ص ٧٤٧.
٣٤. ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى، الكافى، تحقيق: على اكبر غفارى، چاپ سوم، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ش، ج ٣، ص ٤٩؛ ابوجعفر ابن بابويه صدوق، الخصال، تصحيح: على الكبر غفارى، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٣ق، ص ٣٠١؛ محمد بن نعمان مفيد، المزار، تحقيق: سيد محمد باقر ابطحى، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ق، ص ٨٨.
٣٥. مفيد، المسائل العكبريه، تحقيق: على اكبر الهى، چاپ دوم، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ق، ص ١٢٩؛ ابوالفتح كراجكى، التعجب، تحقيق: فارس حسون كريم، ص ٧٣؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب، تحقيق: على محمد بجاوى، چاپ اول، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق، ج ٣، ص ١٣٧٧.
٣٦. ابن عبدالبر، همان كتاب، ج ٣، ص ١٣٧٧؛ ذهبى، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنؤوط، نهم، بيروت: موسسه الرساله، ١٤١٣ق.
- ج ٢، ص ٥٠١.
٣٧. ناشى اكبر، همان كتاب، ص ١٦.
٣٨. همان، صص ١٧ - ١٦.
٣٩. مفيد، پيشين، ص ٢٠.
٤٠. ابن ابى الحديد، همان كتاب، ج ١٦، ص ١٣٦.
٤١. بلاذرى، پيشين، ج ٥، ص ١٢؛ ابوالحسن على بن حسين مسعودى، مروج الذهب، تحقيق: اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دار الهجره، ١٤٠٩هـ، ج ٢، ص ٣٤٣؛ ابوالفرج اصفهاني، همان كتاب، ج ٦، ص ٣٧١.
٤٢. ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبين، تحقيق: كاظم مظفر، چاپ دوم، قم: دارالكتاب للطباعه و النشر، ١٣٨٥ق، ص ٤٥؛ مفيد، الارشاد، تحقيق: موسسه آل البيت، چاپ دوم، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ق، ج ٢، ص ١٤.
٤٣. نصر بن مزاحم، وقعه صفين، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، دوم، قاهره: الموسسه العربيه الحديثه، ١٣٨٢هـ، ص ٩٤.
٤٤. بلاذرى، پيشين، ج ٥، ص ١٨٩؛ طبرى، همان كتاب، ج ٤، ص ١٢٩.
٤٥. ابن اعثم، همان كتاب، ج ٥، ص ١١٦.
٤٦. ابن حجر، الاصابه، تحقيق: عادل احمد عبدال موجود و على محمد معوض، اول، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٥هـ، ج ٦، ص ٧٤.

٤٧. بلاذري، انساب الاشراف، ج ٢، ص ٢٥٧؛ مطهر بن طاهر مقدسي، البدء و التاريخ، مكتبه الثقافه الدينيه، ج ٥، ص ٢١١.
٤٨. طبري، همان كتاب، ج ٣، ص ٤٦٩؛ عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينوري، الامامه و السياسه، تحقيق: على شيري، چاپ اول، قم: شريف رضى، ١٤١٣ق، ج ١، ص ٨٧؛ ابن خلدون، همان كتاب، ج ٢، ص ٦٠٧.
٤٩. بلاذري، پيشين، ج ٥، ص ٥٧٢؛ ابن اعثم، همان كتاب، ج ٢، ص ٤٥٢.
٥٠. بلاذري، پيشين، ج ٢، ص ٢٢٦.
٥١. نصر بن مزاحم، همان كتاب، ص ٢٤٥ و ٣٣٢؛ بلاذري، پيشين، ج ٢، ص ٢٣١.
٥٢. بلاذري، پيشين، ج ٢، ص ٢٤٤؛ مفيد، الجمل، ص ١٨٥، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، نجف: المكتبه الحيدريه، ١٣٧٦ق، ج ٢، ص ٣٤٢.
٥٣. نصر بن مزاحم، همان كتاب، ص ٣٥٤؛ طبري، همان كتاب، ج ٤، ص ٣٠؛ ابن اعثم، همان كتاب، ج ٣، ص ١١٨.
٥٤. نصر بن مزاحم، همان كتاب، ص ٥٥٦؛ بلاذري، پيشين، ج ٢، ص ٨٣؛ ابن عساکر، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق على شيري، بيروت: دارالفکر، ١٤١٥ق، ج ١٦، ص ٣٧٨.
٥٥. ابن ابى الحديد، همان كتاب، ج ١٥، ص ١٩٧.
٥٦. نهج البلاغه، نامه ٢٨.
٥٧. حاکم حسکاني، شواهد التنزيل، تحقيق: محمد باقر محمودي، چاپ اول، تهران: موسسه چاپ و نشر، ١٤١١ق، ج ٢، ص ٢٣٨.
٥٨. ابوالفداء اسماعيل ابن كثير، البدايه و النهايه، تحقيق: على شيري، بيروت: دار احياء التراث العربى، ج ٨، ص ٢٨٤.
٥٩. تقى الدين احمد بن على مقرئى، امتاع الاسماع، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، چاپ اول، بيروت: دارالکتب العلميه، ١٤٢٠ق، ج ١٢، ص ٣٥.
٦٠. ابن عساکر، همان كتاب، ج ٥٩، ص ٢٠٧.
٦١. ذهبى، سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ١١٦.
٦٢. همان، ج ٥، ص ٧٣.
٦٣. ابن ابى الحديد، همان كتاب، ج ١٣، ص ٢٢٢.
٦٤. بلاذري، انساب الاشراف، تحقيق: محمد باقر محمودي، چاپ اول، بيروت: دارالتعارف، ١٣٩٧ق، ج ٣، ص ٦٢.
٦٥. ابن حبيب بغدادى، المحبر ص ٤٧٩؛ ابن قتيبه دينوري، پيشين، ج ١، ص ٢٠٣؛ بلاذري، پيشين، ج ٥، ص ١٢١.
٦٦. ابن اعثم، همان كتاب، ج ٥، ص ١٧.
٦٧. طبري، همان كتاب، ج ٤، ص ٣٥١-٣٥٣.
٦٨. بلاذري، پيشين، ج ٥، ص ١٢١؛ طبري، همان كتاب، ج ٤، ص ٣٣١؛ مفيد، الارشاد، ج ٢، ص ١٠٣.
٦٩. بلاذري، پيشين، ج ٦، ص ٣٩٨؛ طبري، همان كتاب، ج ٤، ص ٥٢٣.
٧٠. طبري، همان كتاب، ج ٤، ص ٣٣١؛ مفيد، پيشين، ج ٢، ص ١٠٣، ابوعلی فضل بن حسن طبرسى، اعلام الورى باعلام الهدى، تحقيق: موسسه آل البيت لاحياء التراث، چاپ اول، قم: موسسه آل البيت، ١٤١٧ق، ج ١، ص ٤٦٢.
٧١. طبري، همان كتاب، ج ٤، ص ٤١٠.
٧٢. شريف مرتضى، الفصول المختاره، تحقيق: سيد نورالدين جعفریان، چاپ دوم، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ق، ص ٣١٢؛ ابن عساکر، همان كتاب، ج ٣٩، ص ٤٩٦.

٧٣. محمد بن حبان، المجروحين، تحقيق: محمود ابراهيم زائد، ج ٢، ص ٦٩؛ ذهبى، يشين، ج ٥، ص ٤٦٥.
٧٤. ابن عبدالبر، همان كتاب، ج ٣، ص ١٢٨٥؛ ابن عساكر، همان كتاب، ج ٤٩، ص ٤٦٢.
٧٥. احمد بن عبدالله عجلي، معرفه الثقات، ٢ جلد، چاپ اول، مدينه: مكتبه الدار، ١٤٠٥، ج ١، ص ٢٩١؛ ابن عدى، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: سهيل زكار، ٧ جلد، چاپ سوم، بيروت: دارالفكر، ج ٢، ص ٤٥١.
٧٦. عجلي، همان كتاب، ج ٢، ص ٣٠؛ ابن عساكر، همان كتاب، ج ٢٨، ص ٣٠٠.
٧٧. عجلي، همان كتاب، ج ٢، ص ٣٧؛ ابن عساكر، همان كتاب، ج ٢٩، ص ١٦١.
٧٨. عجلي، همان كتاب، ج ٢، ص ٢٩٣.
٧٩. ابن عساكر، همان كتاب، ج ٦١، ص ٣٤٨.
٨٠. ابن حجر، تهذيب التهذيب، چاپ اول، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ق، ج ١، ص ٢٠٦.
٨١. ابن خلال، السنه، تحقيق: عطيه زهرانى، اول، رياض: دار الرايه، ١٤١٠ق، ج ٢، ص ٣٩٧ و ٤٠٣؛ ناشى اكبر، همان كتاب، ص ٦٦.
٨٢. ابن خلال، همان كتاب، ج ٢، ص ٤٠٩؛ عقيلى، همان كتاب، ج ٣، ص ١٨٠؛ ناشى اكبر، همان كتاب، ص ٦٦.
٨٣. محمد بن اسماعيل بخارى، صحيح، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ق، ج ٤، ص ١٩١ و ٢٠٣؛ ابوداود سليمان بن اشعث، سنن، تحقيق: سيد محمد لحام، چاپ اول، بيروت: دار الفكر، ١٤١٠ق، ج ٢، ص ٣٩٧؛ ابن خلال، همان كتاب، ج ٢، ص ٧٩، ١٠٩، ١١٥، و ١٧٦.
٨٤. ابوالحسن على بن عمر دارقطنى، العلل، تحقيق: محفوظ رحمن زين الله، چاپ اول، رياض: دارطيه، ج ٦، ص ٢٤٢. ابن كثير، همان كتاب، ج ٦، ص ٣٠٦.
٨٥. ذهبى، تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، چاپ اول، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧هـ، ج ٥، ص ٣٧٣.
٨٦. همان، ج ٥، ص ٤٧٣.
٨٧. همان، ج ٨، ص ١٠٦.
٨٨. شرقاوى، عبدالرحمن، ائمه الفقه التسعه، بيروت: العصر الحديث، ١٤٠٦ق، ص ٩٦.
٨٩. ابن سعد، همان كتاب، ج ٦، ص ٣٠٧؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
٩٠. الفقه الاكبر، ابوحنيفه، چاپ اول، امارات: مكتبه الفرقان، ص ٨٠.
٩١. مناقب ابى حنيفه، خوارزمى، حيدرآباد، ج ٢، ص ٨٣.
٩٢. ابن عبدالبر، الانتفاء فى فضائل الثلاثه الخلفاء، بيروت: دارالكتب العلميه، ص ١٦٣.
٩٣. ابن عساكر، همان كتاب، ج ٣١، ص ٣٤٥.
٩٤. ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، ١٣ جلد، چاپ دوم، بيروت: دارالمعرفه، ج ٧، ص ١٥.
٩٥. ابن عساكر، همان كتاب، ج ٣٩، ص ٥٠٧.
٩٦. طبرى، همان كتاب، ج ٧، ص ١٨٧-١٨٨؛ مسعودى، همان كتاب، ج ٣، ص ٤٥٤.
٩٧. ابن ابى يعلى، طبقات الحنابله، تحقيق: محمد حامد الفقى، بيروت: دارالمعرفه، ج ١، ص ٣٩٢.
٩٨. ابن عساكر، همان كتاب، ج ٩، ص ٣٠٠؛ و نیز نك: ابن ابى عاصم، الاحاد و المثانى، تحقيق: فيصل احمد جوايره، چاپ اول، دارالدرايه، ١٤١١ق، مقدمه، ج ١، ص ٢٠.
٩٩. ابن خلال، همان كتاب، ج ٢، ص ٣٧٢.

١٠٠. همان، ج ٢، ص ٣٧٨.
١٠١. همان، ج ٢، ص ٣٧٤.
١٠٢. يحيى بن معين، تاريخ، دورى، تحقيق: عبدالله احمد حسن، بيروت: دارالقلم، بى تا، ج ١، ص ٢٤٧؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب، ج ٣، ص ١١١٥-١١١٦.
١٠٣. نك: العثمانيه، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مصر: دارالكتاب العربى، ١٣٧٤ق.
١٠٤. رسائل الجاحظ، الرسائل السياسيه، تحقيق: على ابو ملحم، چاپ اول، بيروت: دارمكتبه الهلال، صص ٣٨٤-٣٩٩.
١٠٥. همان، ص ٣٧٠.
١٠٦. رسائل الجاحظ، الرسائل الكلاميه، تحقيق: على ابو ملحم، چاپ اول، بيروت: دارمكتبه الهلال، ١٩٨٧م، ص ٢٤٢-٢٤١.
١٠٧. نك: رسائل الجاحظ، به كوشش: حسن سندوبى، چاپ اول، مصر: مطبعه الرحمانيه، ١٣٥٢ق، صص ٦٧-١١٦.
١٠٨. ناشى اكبر، همان كتاب، ص ٦٥؛ خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلميه، ج ٣، ص ١٧٣.
١٠٩. ابن عبدالبر، پيشين، ج ٣، ص ١١١٧.
١١٠. ناشى اكبر، همان كتاب، ص ٤٣ و ٥٦.

فهرست منابع:

- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، اول، بى جا، داراحياء الكتب العلميه، ١٣٧٨ق.
- ابن ابى عاصم، الاحاد و المثنى، تحقيق: فيصل احمد جوايره، اول، بى جا، دارالدرايه، ١٤١١ق
- ابن ابى يعلى، طبقات الحنابل، تحقيق: محمد حامد الفقى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
- ابن اثير جزرى، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ١٣٨٥ق.
- ابن اعثم كوفى، الفتوح، تحقيق: على شيرى، اول، بيروت، دارالاضواء، ١٤١١ق
- ابن حبان، محمد، المجروحين، تحقيق: محمود ابراهيم زائد، بى جا، بى نا، بى تا.
- ابن حبيب بغدادى، المحبر، بى جا، مطبعه الدائره، ١٣٦١ق
- ، المنطق، خورشيد احمد فاروق، اول، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٥ق
- ابن حجر، احمد بن على بن محمد عسقلانى، فتح البارى، دوم، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
- ، الاصابه، تحقيق: عادل احمد الموجود و على محمد معوض، اول، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥هـ.
- ، تهذيب التهذيب، چاپ اول، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ق، ابن خلدون، تاريخ، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٣٩١ق
- ابن سعد، محمد بن سعد زهرى، الطبقات الكبرى، بيروت، دار صادر، بى تا
- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابى طالب، نجف، المكتبه الحيدريه، ١٣٧٦ق
- ابن عبدالبر، الاستيعاب، تحقيق: على محمد بجاوى، اول، بيروت، دارالجيل، ١٤١٢ق
- ، الانتفاء فى فضائل الثلاثه الخلفاء، بيروت، دارالكتب العلميه.
- ابن عدى، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: سهيل زكار، ٧جلد، سوم، بيروت، دارالفكر، بى تا

ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق
ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، الامامه و السياسه، تحقيق: على شيرى، اول، قم، شريف رضى، ١٤١٣ق
ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل، البدايه و النهايه، تحقيق: على شيرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
ابن منظور، جمال الدين، لسان العرب، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ١٤٠٥هـ
ابن معين، يحيى، تاريخ، دورى، تحقيق: عبدالله احمد حسن، بيروت: دارالقلم، بى تا.
ابن هشام، ابو محمد عبدالملك بن هشام، سيره، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، قاهره، مكتبه محمد على صبيح و اولاده، ١٣٨٣هـ

ابوالفرج اصفهاني، الاغانى، تحقيق: سمير جابر، دوم، بيروت، دارالفكر، بى تا

مقاتل الطالبين، تحقيق: كاظم مظفر، دوم، قم، دارالكتاب للطباعه و النشر، ١٣٨٥ق
ابوحنيفه، نعمان بن ثابت، الفقه الاكبر، اول، امارات، مكتبه الفرقان، بى تا
ازرقى، محمد بن عبدالله، اخبار مكه ما جاء فيها من الآثار، بيروت، دارالاندلس، ١٤١٦ق
بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح، ٨جلد، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق
بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق: احسان عباس، بيروت، جمعيه المستشرقين الالمانيه، ١٤٠٠ق

انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلى، اول، بيروت، دارالفكر، ١٤١٧ق

انساب الاشراف، تحقيق: محمد باقر محمودى، بيروت، دارالتعارف، اول، ١٣٩٧ق

فتوح البلدان، تحقيق: صلاح الدين منجد، قاهره، مكتبه النهضه المصريه، ١٩٥٦م
جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، العثمانيه، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مصر، دارالكتاب العربى، ١٣٧٤ق

رسائل الجاحظ، الرسائل السياسيه، تحقيق: على ابو ملحم، اول، بيروت، دارمكتبه الهلال، بى تا

رسائل الجاحظ، الرسائل الكلاميه، تحقيق: على ابو ملحم، اول، بيروت، دارمكتبه الهلال، ١٩٨٧م

رسائل الجاحظ، به كوشش: حسن سندوبى، اول، مصر، مطبعه الرحمانيه، ١٣٥٢ق
حسكاني، عبيدالله بن احمد، شواهد التنزيل، تحقيق: محمد باقر محمودى، اول، تهران، موسسه چاپ و نشر، ١٤١١ق
خطيب بغدادى، ابوبكر احمد بن على، تاريخ بغداد، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
خلال، ابوبكر احمد بن محمد، السنه، تحقيق: عطيه زهرانى، اول، رياض، دار الرايه، ١٤١٠ق.
خوارزمى، موفق بن احمد بن محمد، مناقب ابى حنيفه، حيدرآباد، بى تا.
دارقطنى، ابو الحسن على بن عمر، العلل، تحقيق: محفوظ رحمن زين الله، اول، رياض، دارطبيه، بى تا
ذهبي، شمس الدين محمد، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنووط، نهم، بيروت، موسسه الرساله، ١٤١٣ق.

سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنووط، چاپ نهم، بيروت: موسسه الرساله، ١٤١٣ق.

تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، چاپ اول، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤٠٧هـ

زرگرى نژاد، عبدالحسين، تاريخ صدر اسلام، دوم، تهران، سمت، ١٣٨٣ش
سليمان بن اشعث، ابوداود، سنن، تحقيق: سيد محمد لحام، اول، بيروت، دار الفكر، ١٤١٠ق
سيد مرتضى، علم الهدى على بن حسين، الفصول المختاره، تحقيق: سيد نورالدين جعفرىان، دوم، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق
شرقاوى، عبدالرحمن، ائمه الفقه التسعه، بيروت، العصر الحديث، ١٤٠٦ق
صدوق، ابوجعفر ابن بابويه، الخصال، تصحيح: على الكبر غفارى، قم، جامعه مدرسین، ١٤٠٣ق

طبرسى، ابوعلی فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، تحقیق: موسسه آل البيت لاحیاء التراث، اول، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق

طبری، محمد بن جریر، تاریخ، چهارم، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ھ.

طوسی، ابو جعفر محمد، مصباح المجتهد، اول، بیروت، موسسه فقه الشیعہ، ۱۴۱۱ق

عجلی، احمد بن عبدالله، معرفه الثقافات، اول، مدینه، مکتبه الدار، ۱۴۰۵

کحاله، عمر رضا، معجم قبائل العرب القديمه والحديثه، ۳جلد، دوم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۸۸ق

کراجکی، ابو الفتح، التعجب، تحقیق: فارس حسون کریم، بی جا

کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ش

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، مروج الذهب، تحقیق: اسعد داغر، دوم، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ھ

مصعب بن عبدالله زبیری، نسب قریش، بیروت، دار المعارف، بی تا.

مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، تحقیق: موسسه آل البيت، دوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق

-----، المسائل العکبریه، تحقیق: علی اکبر الهی، دوم، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق

-----، الجمل، قم، مکتبه الداوری، بی تا.

-----، المزار، تحقیق: سید محمد باقر ابطحی، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق

مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بی جا، مکتبه الثقافه الدینیہ، بی تا.

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، النزاع والتخاصم، تحقیق: سید علی عاشور، بی جا، بی تا.

-----، امتاع الاسماع، تحقیق: محمد عبدالحمید نمیسی، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق

منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، دوم، قاهره، الموسسه العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲ھ.

ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، مسائل الامامه، تحقیق: فان اس، بیروت، بی تا، ۱۹۷۱م

واقدی، محمد بن عمر، المغازی، بهکوشش مارسدنجونز، سوم، بیروت، دارالاعلمی، ۱۴۰۹ھ

یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ، بیروت، دار صادر، بی تا.

سید علی خیرخواه علوی - کارشناس ارشد تاریخ اسلام. ۰۹۱۲۵۵۱۸۴۶۳